

تاریخ و فرهنگ، سال چهل و هشتم، شماره پیاپی ۹۷،
پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۸۷-۱۰۴

نگرش قبیله‌ای ترکمانان سلجوقی و تقابل آن با الگوی ملکرداری ایرانی*

دکتر محسن مرسلپور / استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان^۱

چکیده

نگرش قبیله‌ای ترکمانان به حکومت و الگوی ملکرداری ایرانی دو گفتمان رقیب در دوره سلجوقی بودند که هر کدام تلاش می‌نمودند تا رقیب را از صحنه بیرون کنند. با این که نگرش دیگر را تحت سلطه قرار دهند. در نگرش قبیله‌ای حکومت متعلق به تمام قبیله بود و خاندان حاکم به نمایندگی از آنها به حکومت می‌پرداخت. این نوع نگرش که نماینده اصلی آن امرای ترکمان بودند، قدرت رئیس قبیله را محدود به سنت‌های ایلی می‌نمود. اما در الگوی ملکرداری ایرانی که در ابتدا برای ترکمانان بیگانه بود، قدرت در دست فرمانروا متمرکز بود. وی جایگاه فرابشری داشته و سایه خدا بر روی زمین بود و از این رو صاحب اموال و انفاس بوده و قدرت مطلق داشت. دیوانسالاران ایرانی مروجان اصلی این نوع تفکر بودند و تعارض امرای ترکمان با وزرای ایرانی در قالب تقابل دو نگرش به حکومت قابل بررسی است. مقاله حاضر تعارض این دو نگرش را از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر ساختار حکومت سلجوقی دانسته و بر آن است که با رویکردی تحلیلی به بررسی نگرش قبیله‌ای سلجوقیان و بویژه امرای ترکمان و تقابل آن با الگوی ملکرداری ایرانی بپردازد. بر اساس آنچه در این مقاله حاصل شد، غزهای سلجوقی در بدو ورود به ایران تفکری محدود به سنت‌های قبیله و توأم با تمرکزگرایی داشتند و علیرغم تلاش‌های عناصر دیوانسالار ایرانی و موافقت سلاطین سلجوقی، نگرش قبیله‌ای امرای ترکمان پس از دوره خواجه نظام الملک که تحت تأثیر الگوی ملکرداری ایرانی بود، با شدتی بیشتر نمود یافت که سبب تضعیف جایگاه دیوانسالاران و پیکارهای مداوم میان شاهزادگان و امرای سلجوقی بود.

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان، نگرش قبیله‌ای، الگوی ملکرداری ایرانی، خواجه نظام الملک.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۶/۲۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۵/۲۸

1 . Email: morsalpour@liho.usb.ac.ir

DOI: 10.22067/jhc.v0i0.58924

مقدمه

غزهای صحراگرد که سپاهبانی قبیله‌ای و با گرایش به عدم تمرکز بودند که مسأله اصلی برای آنها دستیابی به مراتع جدید بود، پس از ورود به ایران خود را در برابر جامعه‌ای اسکان یافته و متمدن یافتند. عدم آشنایی ایشان با شیوه حکومت بر شهرنشینان، سبب شد از دیوانسالاران ایرانی که عموماً وابسته به دربار غزنویان بودند، یاری جویند. دیوانسالاران ایرانی با ارائه اندرز و راهکار به سلطان سلجوقی، سعی در سوق دادن او به الگوی ایرانی حکومت داشتند. اما این مسأله با مانع عمده‌ای به نام امرای سلجوقی مواجه بود که تمرکز قدرت را در دست یک نفر را نمی‌پذیرفتند. به همین دلیل نگرش دیوانسالاران ایرانی ذاتاً در تعارض با نگرش قبیله‌ای امرای سلجوقی بود. یکی از مهمترین اقدامات مدنظر سلاطین سلجوقی تقلیل جایگاه امرا از شرکای فرمانروا به پاسبانان حکومت بود. مسأله اصلی مقاله حاضر تقابل دو نگرش قبیله‌ای به حکومت با نمایندگی امرای ترکمان و الگوی ملکداری ایرانی با نمایندگی دیوانسالاران و وزرای ایرانی در دوره سلجوقیان است که در این راستا در صدد پاسخگویی به این سوال بوده که عناصر ایرانی تا چه اندازه در تغییر نگرش سلجوقیان نسبت به حکومت کامیاب بوده‌اند؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح شده است که دیوانسالاران ایرانی تنها توانستند به میزان و مدت محدودی گرایش‌های قبیله‌ای را تلطیف نمایند و اقدامات ایشان تأثیرات دراز مدتی بر خلق و خوی قبیله‌ای غزهای سلجوقی نداشت. در این مقاله گاه از عنوان غزان و گاه از عنوان سلاجقه استفاده شده است و هر جا از غزان سخن گفته می‌شود، به سلاجقه نیز مربوط است؛ زیرا سلجوقیان تیره‌ای از غزان بودند و شیوه ملکداری ایشان نیز مشترک است. در برخی آثار محققین به نگرش قبیله‌ای سلجوقیان و تقابل آن با الگوی ملکداری ایرانی بطور مختصر و محدود اشاره شده است که از مهمترین محققان می‌توان به رنه گروسه، بارتولد، لمبتن، باسورث و کاهن و در میان محققان ایرانی فروزانی اشاره نمود. لمبتن و باسورث بیش از دیگران به این موضوع اشاره نموده‌اند. لمبتن بویژه در کتاب تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران به تعارض نگرش میان امرای ترکمان و دیوانسالاران ایرانی با عنوان عناصر تحول و تداوم پرداخته است. باسورث نیز در چند اثر خود بیشتر بر الگوی ملکداری سلجوقیان اشاره نموده است. اما بدین سبب که محققان مذکور گذرا به موضوع پرداخته‌اند، انجام تحقیقی مجزا که با تمرکز بر تعارض دو نگرش به حکومت به موضوع مورد بحث بپردازد، لازم می‌نمود.

۱. نگرش قبیله‌ای سلجوقیان و تلاقی با الگوی ملرداری ایرانی

۱-۱. معیشت و نگرش قبیله‌ای سلجوقیان

سلجوقیان که به تیره قنق از طوایف صحراگرد غز تعلق داشتند (کاشغری، ۱۰۷-۱۰۶)، نگرشی قبیله‌ای و خانوادگی نسبت به موضوع حکومت داشتند. بر اساس این نگرش، قدرت متعلق به تمام قبیله بوده و به نمایندگی از ایشان در دست خانواده حاکم قرار داشت. رئیس قبیله نیز بر اساس اصول شیخوخت و خصال خاص رهبری و جنگاوری انتخاب می‌شد. همواره مسن‌ترین شخص به رهبری قبیله نمی‌رسید، بلکه اصل جنگاوری و نقشی که یک فرد در رهبری جنگ‌ها ایفا می‌نمود، نیز نقش مؤثری در انتخاب رئیس قبیله داشت. رهبر قبیله در اعمال قدرت محدودیت‌هایی از نظر سنت‌های ایلی داشت. در قبیله «قلت اعضا مانع از غیریت و تمایزگذاری عمده بین رئیس و اعضای قبیله می‌شد» و وظیفه رئیس حفظ جان و مال اعضای بود که به سبب وحدت نسب تقریباً هم‌طراز فرمانروا تلقی می‌شدند (فیرحی، ۱۳۲-۱۲۹). در شیوه زندگی و رهبری غزهای سلجوقی مرتع اهمیت زیادی داشت. کاهن معتقد است که مهمترین مسأله آنان دستیابی به مراتع جدید بود (کاهن، ۱۳۸۵: ۱۴). هر قبیله چراگاه یا بورت خاص خود را داشت و رئیس قبیله به عنوان نماینده اعضا بر قلمرو و مراتع سیطره داشت و در صورتی که عده افراد قبیله زیاد بود، به هر طایفه چراگاه معینی اختصاص می‌داد (حسنین، ۱۳۲). این نوع نگرش که ریشه در شیوه زندگی ترکان صحراگرد داشت، سبب پراکندگی قدرت شده و مانع از تمرکز قدرت در دست رهبر قبیله بود. کلوزنر این پراکندگی و عدم تمرکز در مفهوم رهبری ترکان را از نقاط ضعف ساختار حکومت سلجوقیان می‌داند (کلوزنر، ۱۹). در این شیوه زندگی، جنگ یکی از مسایل مهم و حتی از راه‌های معیشت قبیله محسوب می‌شد و توأم با جنگ‌های مداوم و بی پایان بود. به همین دلیل است که فاروق سومر می‌نویسد که غزها مردمانی خشن و جنگجو بوده‌اند (سومر، ۹۵).

سلجوقیان به صورت اتحادیه قبیله‌ای زندگی می‌کردند و اگرچه فردی را به عنوان رهبر به رسمیت می‌شناختند، اما سران قبیله خود را در قدرت سهیم می‌دانستند. در این نوع زندگی ملاک همبستگی، خون و نسب بود و تصمیم‌های مهم در شورایی متشکل از سران و ریش سفیدان گرفته می‌شد. گاهی پس از مرگ رئیس قبیله، اعضا میان فرزندان او تقسیم می‌شدند و یکی از آنان نقش رهبری را بر عهده می‌گرفت. پس از مرگ سلجوق، افراد و قلمرو، میان سران قوم او و مخصوصاً پسرانش تقسیم شدند. منابع، سلجوق را دارای چهار یا پنج پسر دانسته‌اند. ظهیرالدین نیشابوری می‌نویسد که سلجوق پنج پسر داشت به نام‌های: ارسلان، میکائیل، موسی، یونس و یوسف که چون سلجوق مرد، بازماندگان «مهران قوم خود شدند»

(نیشابوری، ۱۰). پس از مرگ سلجوق بر اساس سنت قبیله‌ای، فرزندان و نوادگان او اعضا و مراتع قبیله را میان خودشان تقسیم نمودند، و ارسلان اسرائیل را به عنوان رییس به رسمیت شناختند. حتی زمانی که ارسلان اسرائیل نقش رهبری سلجوقیان را داشت، طغرل و چغری نیروهایی تحت امر خود را دارا بودند. ایشان پس از مرگ پدر خود، میکائیل، «وجیه و مقدم خیلان و خویشان شدند» (همو، ۱۴). آنها مجزا از نیروهای ارسلان اسرائیل بودند و طبق نقل منابع گاهی اوقات از او جدا بودند. مثلاً در زمانی که ارسلان اسرائیل و نیروهایش در بخارا بودند، طغرل و چغری با نیروهای خود در جند بودند (ابن اثیر، ۴۷۵/۹) و به هنگام اتحاد ارسلان با علی تگین بود که به عموی خود پیوستند (باسورث، ۱۳۶۲، ۲۲۸/۱-۲۲۷). محمود با زندانی کردن ارسلان، اتباعش را در خراسان پخش کرد و بر آنان خراج وضع نمود. طغرل و چغری در این زمان به خراسان نیامده بودند و این‌ها که به خراسان آمدند «گروه ارسلان» بودند (ابن اثیر، ۴۷۶/۹). پس از ارسلان اسرائیل، یوسف بزرگترین رهبر سلجوقیان شد که متحد علی تگین قراخانی بود و به دلیل عدم تمکین از او کشته شد (عمادالدین کاتب، ۹). این تیرگی روابط با قراخانیان در ورود سلجوقیان به خراسان تأثیر زیادی داشت.

اگرچه سلجوقیان در ابتدای کار عموماً با هم متحد می‌شدند و تلاش دشمنانشان برای ایجاد تفرقه میان ایشان کامیاب نبود، اما پیوستگی و اتحاد سلجوقیان، مانع از رقابت بر سر قدرت و رهبری نبود. از ویژگی‌های اصلی غزها هرج و مرج طلبی و نفاق داخلی بود (گروسه، ۲۶۹). پس از زندانی شدن ارسلان اسرائیل، اتباع او نزد محمود غزنوی آمده و از سران قوم خود شکایت کردند. به نظر می‌رسد که رهبران سلجوقی پس از ارسلان اسرائیل، در پی تسلط بر اتباعش بوده‌اند و در این راه از اعمال فشار نیز ابایی نداشته‌اند. این گروه که به ترکمانان عراقی اشتها یافتند، حاضر نشدند زیر بیرق سلجوقیان متحد شوند. اگرچه ایشان گاهی متمایل به اتحاد بودند اما در نهایت از موسی، طغرل و چغری جدا شدند. بیهقی می‌نویسد که در سال ۴۲۷ق بعضی از ترکمانان از قزلیان و یغمریان و بلخان کوهیان-که اتباع ارسلان اسرائیل بودند- از پیش سلجوقیان گریختند (بیهقی، ۶۸۴). اما این پراکندگی حداقل در ابتدای کار منجر به این نشد که ایشان دچار تشتت شده و دشمنانشان از این مساله سود جویند. احتمالاً سلطان مسعود در مکاتبه با موسی ییغو قصد داشت میان رهبران سلجوقی نفاق افکند، که موفق نشد.

گروه اصلی سلجوقیان که حکومت تشکیل دادند، در دوره حکومت سلطان مسعود و تحت تأثیر تحولات ماوراءالنهر به خراسان آمدند. این فوج از سلجوقیان به هنگام ورود به خراسان، رهبر واحدی نداشتند و زیر لوای سه رهبر یعنی موسی ییغو، طغرل و چغری گرد آمده بودند. بیهقی ضمن شرح یکی از

جنگ‌های سلطان مسعود با سلجوقیان، می‌نویسد که ایشان در صحرا در سه گروه و با سه رهبر به جنگ آمده بودند و هر کدام پرچم خاص خود را داشتند (همانجا). سلجوقیان نیز در نامه‌ای به سلطان مسعود، مقدمان خود را «العبید ییغو، طغرل و داوود» معرفی کردند (همو، ۶۱۱). همچنین سباشی سردار غزنویان نیز پس از شکست در برابر سلجوقیان، در مورد ایشان به مسعود گفت که این قوم به سه گروه پخش شده بودند (ابن اثیر، ۴۸۱/۹).

زمانی که سلجوقیان، غزنویان را شکست دادند، بر اساس نگرش قبیله‌ای به تقسیم قلمرو میان سران قوم پرداختند. به نقل راوندی بعد از دندانقان بزرگان سلجوقی «به هم بنشستند و عهده بستند در موافقت با یکدیگر» و «هر یک از مقدمان به طرفی نامزد شد» (راوندی، ۱۰۴). حکومت سیستان و هرات به موسی ییغو رسید. چغری خراسان را در اختیار گرفت و طغرل به عنوان سلطان سلجوقی مشغول فتح مناطق مرکزی ایران شد. البته باید یادآور شد که این کار به معنی اقطاع نیست و در واقع تقسیم قلمرو محسوب می‌شود که سنت‌های قبیله‌ای محدودیت‌هایی بر آن تحمیل می‌کرد.

۱-۲. مسأله رهبری میان سلجوقیان

موسی، طغرل و چغری سه رهبر اصلی قوم خود بودند، اما به نظر می‌رسد که در ابتدای ورود به خراسان، موسی ییغو موقعیت برتری نسبت به سایرین داشته است. در تاریخ آل سلجوق در آناتولی موسی ییغو رهبر اصلی دانسته شده است (تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۴۱). لقب ییغو نیز مؤید برتری جایگاه موسی در قبیله است. ابن فضلان که به سرزمین غزها سفر کرده، می‌نویسد «پادشاه غزها ییغو خوانده می‌شود و این نام مخصوص شخص امیر است» (ابن فضلان، ۷۵). اما در اواخر جنگ‌های سلجوقیان با سلطان مسعود غزنوی، موسی ییغو تقریباً به حاشیه رانده شده و طغرل و چغری موقعیت برتری یافته بودند. شاید تضعیف موقعیت موسی به مکاتبه مسعود غزنوی با وی و موضع مسالمت آمیز موسی در برابر سلطان غزنوی مربوط باشد. سلطان مسعود مکاتبه با سلجوقیان را از طریق موسی انجام می‌داد (ابن اثیر، ۴۷۹/۹)، اما چغری و طغرل جسارت و تهور بیشتری در تقابل با سلطان مسعود داشتند و به همین دلیل توانستند جایگاه معتبرتری بیابند. موسی ییغو پس از دندانقان به حکومت سیستان قناعت نمود و بخش اصلی قلمرو سلجوقیان میان طغرل و چغری تقسیم شد.

به نظر می‌رسد که براساس نگرش قبیله‌ای سلجوقیان، تهور در زمان جنگ و نقش داشتن در آن نسبت به شیخوخت اهمیت بیشتری در رهبری قبیله ایفا می‌نمود. به همین دلیل طی پیکار سلجوقیان با سلطان مسعود غزنوی، طغرل توانست موقعیت برتری پیدا کند. آن‌گاه که ابراهیم ینال در سال ۴۲۹ق به پشت

دروازه نیشابور رسید، به مردم پیغام داد که مقدمه طغرل و داوود و بیغوست (بیهقی، ۷۲۸). ابراهیم ینال در پاسخ به مردم نیشابور و در مورد طغرل گفت: «مهر ما اوست». همچنین سلجوقیان پس از نبرد دندانقان خطاب به طغرل گفتند «مهر ما تویی» (همو، ۷۳۰، ۷۲۶). این که سلجوقیان در ابتدای ورود به خراسان در نامه خود به سلطان مسعود ابتدا نام بیغو را آوردند و سپس طغرل و داوود، می تواند نشانگر این مسأله باشد که بیغو در ابتدا موقعیت برتری نسبت به سایرین داشته است. اما در زمانی که ابراهیم ینال به پشت دروازه نیشابور رسید، رهبران قوم خود را به ترتیب طغرل و داوود و بیغو نام برد که می تواند تغییر جایگاه رهبران سلجوقی را نشان دهد. بیغو در ابتدا بزرگترین رهبر سلجوقیان بود و چغری نیز از نظر سنی از طغرل بزرگتر بود (ابن اثیر، ۱۰/۶، ۲۶). بنابراین عواملی چون تهور و تدبیر جنگی سبب شدند که طغرل به عنوان رهبر اصلی معرفی شود.

با تفوق جایگاه طغرل و چغری نسبت به بیغو، رقابتی پنهان میان ایشان بر سر رهبری قبیله رخ نمود. اگرچه چغری برتری طغرل را علنه به چالش نکشید، اما ظاهراً خود را پایین تر از او نمی دانسته است. خطبه خواندن با عنوان «سلطان المعظم» به نام طغرل در نیشابور (عمادالدین کاتب، ۱۴) را معمولاً به عنوان شهادی بر برتری بی چون و چرای طغرل دانسته اند، اما شواهد نشان می دهد که چغری نیز خود را با چنین عناوینی می خوانده است. در سال ۴۲۸ق در مرو با عنوان «ملک الملوک» به نام او خطبه خوانده شد (ابن اثیر، ۹/۴۸۰). همچنین چغری پس از شکست دادن سپاهیان غزنوی در جنگ دندانقان، در چادر مسعود فرود آمد و بر سریر او نشست (عمادالدین کاتب، ۱۵). در برخی جنگها، چغری به تنهایی و بدون اطلاع طغرل با سلطان مسعود می جنگید (بیهقی، ۷۵۴). به نوشته نیشابوری، چغری در خراسان طمع کرده بود و مرو را دارالملک خود ساخت و طغرل به همراه جمعی دیگر از سران چون ابراهیم ینال، قتلش و یاقوتی بسوی عراق رهسپار شدند (نیشابوری، ۱۸-۱۷). بنابراین چغری خود را محق می دانسته که بخش اصلی قلمروی فتح شده را متعلق به خود بداند و طغرل را رهسپار سرزمینهای ناگشوده نماید. هر دو برادر خود را محق می دانستند که سرزمینهای جدیدی را فتح کنند. چنانچه چغری چشم طمع به قلمرو موسی بیغو داشت. وی پس از فرستادن فرزندش یاقوتی به سیستان، به آن منطقه رفته و آنجا را از چنگ بیغو درآورده و به نام خود خطبه خواند. اما طغرل در سیستان مداخله نموده و بیغو توانست مجدداً حکومت سیستان را تصاحب نماید (تاریخ سیستان، ۳۸۱-۳۸۰). احتمالاً در جهت ممانعت از ازدیاد قدرت چغری، طغرل مانع تصرف سیستان توسط برادرش شد. از سوی دیگر چغری به تسلط بر کرمان نیز طمع نمود. اگرچه برخی مورخان اشاره نموده اند که در تقسیم اولیه حکومت سلجوقی قاورد به حکومت کرمان رسیده است،

اما به نظر می‌رسد که استقرار او در کرمان در پی توسعه طلبی‌های بعدی چغری بوده است. این‌که سپاهیان چغری برای فتح کرمان اعزام شده بودند، از این روی محتمل‌تر است که به نقل ابن اثیر بعد از شکست چغری از عبدالرشید غزنوی در سال ۴۴۳ ق و ی برخی از یاران خود را از کرمان فرا خواند (ابن اثیر، ۵۸۰/۹). فارس نیز مورد طمع هر دو برادر قرار داشت. در سال ۴۴۲ ق به فرمان چغری، آلب ارسلان به فارس تاخت و فسا را تاراج کرد. اما هراس از نارضایتی طغرل سبب بازگشت آلب ارسلان شد. ابن اثیر می‌نویسد که آلب ارسلان از ترس این‌که طغرل بفهمد و کسی را بفروشد که غنایم را از آنها بگیرند، زود به خراسان بازگشت. در سال بعد نیروهای طغرل برای تصرف فارس به آن‌جا یورش بردند، اما شکست خورده و گریختند (همو، ۵۶۴/۹، ۵۸۵). طغرل در نهایت توانست سلطه خود را بر فارس تحکیم نماید و دیلمیان فارس سلطه او را پذیرفتند. بنابراین به نظر می‌رسد چغری خود را مطیع طغرل نمی‌دانسته و در پی گسترش قلمرو بوده است، که جز مورد کرمان، طغرل مانع او شده است. بنابراین رقابتی نهانی میان دو برابر، برای گسترش قلمرو وجود داشته است. شاهد دیگر برای این نبرد پنهانی نامه نگاری دو طرف به هم و تخطئه اقدامات طرف مقابل است که شاید در جهت نشان دادن حقانیت بیشتر خود به ریاست بوده‌اند. چغری در نامه‌ای طغرل را سرزنش نمود که سرزمین‌ها را غارت کرده است. طغرل هم در جواب این سرزنش، به تخطئه اقدامات چغری در خراسان پرداخته، نوشت که خود او خراسان را که سرزمینی آباد بوده، غارت و تخریب کرده است (همو، ۷/۱۰).

با توجه به نقش آفرینی طغرل و چغری در تکوین حکومت سلجوقی، می‌توان آغاز حکومت سلجوقی را با تکوین حکومت گوک ترک در نیمه قرن ششم میلادی مقایسه نمود. در نظام امپراطوری ترک‌ها قلمرو میان خاقان و ییغو تقسیم می‌شد و ییغو تابع خاقان بود (ساندرز، ۳۰). در حکومت سلجوقی نیز طغرل و چغری نقش اصلی را بر عهده گرفتند و موسی ییغو به حاشیه رانده شد. فروزانی معتقد است که مانند امپراطوری ترکان، طغرل در مقام خاقان قرار گرفته بود و چغری در مقام ییغو (فروزانی، ۵۴). بارتولد نیز آغاز حکومت سلجوقی به واسطه دو برادر را با آغاز حکومت ترک‌ها مقایسه نموده‌است (بارتولد، ۱۲۴). اگرچه چغری خود را تابع طغرل نمی‌دانست اما با توجه به ترفیع موقعیت طغرل پس از فتح بغداد، برتری وی را به معارضه نطلبید و به نقش ییغو در ساختار حکومت اکتفا نمود.

۳-۱. تأثیر الگوی ملکداری ایرانی بر طغرل

چندین سال طول کشید تا طغرل بتواند موقعیت و جایگاه خود را در برابر سایر سران سلجوقی تحکیم نماید. هنگامی که طغرل به ری رفت، چند تن از سران سلجوقی، احتمالاً برای این‌که سهمی از قلمروی

فتح شده را ببرند، با او همراه شدند. طغرل، ابراهیم ینال را به همدان، امیر یاقوتی را به ابهر و زنجان و نواحی آذربایجان و قتلش را به ولایت گرگان و دامغان فرستاد (راوندی، ۱۰۴). به نظر می‌رسد که ایشان مدعی حکومت بر منطقه متصرفی خود بودند. تحویل ندادن برخی از قلمرو مفتوحه توسط ابراهیم ینال به طغرل می‌تواند شهادی بر این مدعا باشد. در این برهه گویا طغرل تحت تأثیر وزرا و دیوانسالاران ایرانی - که مهم‌ترین آنها عمیدالملک کندی بود - نگرش قبیله‌ای خود را اندکی تغییر داده و در پی تحکیم سلطه خود بوده، پراکندگی قدرت را نمی‌پذیرفت. ناآشنایی ترکمانان به حکومت بر قلمرویی پهن‌آور و عموماً یکجانشین، ایشان را ناگزیر ساخت که از کارگزاران ایرانی که عموماً ریشه در دیوانسالاری غزنویان داشتند، در حکومت استفاده نماید. این کارگزاران که پاسبانان اصلی و عامل انتقال الگوی ملکداری ایرانی از دوره ایران باستان به دوره اسلامی بودند، آشنایی ترکمانان با این الگوی حکومتی را سبب شدند.

تصرف بغداد و پایان دادن به حکومت ملک رحیم بویه و ایفای نقش پاسبان و حامی خلافت تأثیر زیادی در ارتقای جایگاه طغرل داشت. از این پس جایگاه وی از یک رئیس قبیله به سلطان حافظ خلافت تغییر یافت. اگرچه در بغداد سپاهیان سلجوقی بر اساس خوی قبیله‌ای خود به غارت مشغول شدند (ابن جوزی، ۳۴۹/۱۵) و طغرل نتوانست مانع آنها شود، اما با مقصر دانستن ملک رحیم، او توانست سپاهیان را بی‌گناه جلوه دهد. به دلیل نقش فتح بغداد در آینده حکومت طغرل بود که نیشابوری معتقد است طغرل از سال ۴۴۷ ق که به بغداد رفت «سلطانی عراق عرب و قهستان عجم» بر او مقرر گشت (نیشابوری، ۲۱). به دلیل همین ارتقای شأن و جایگاه بود که طغرل پا را فراتر نهاده و خواستار ازدواج با دختر خلیفه شد.

مهم‌ترین سرانی که طغرل در جهت تحدید قدرت ایشان کوشید، ابراهیم ینال و قتلش بودند. احتمالاً برای این که قتلش جای پای خود را در آذربایجان محکم نکند، طغرل پس از فتح بغداد به آذربایجان رفت و او را به مغرب فرستاد. حتی پس از آن نگذاشت او در آن منطقه بماند و او را به طبرستان و مازندران فرستاد (همو، ۲۱). ابراهیم ینال نیز بر اساس نگرش قبیله‌ای سهمی از قدرت و قلمرو طلب نمود. وی برادر مادری طغرل و از سران قوم سلجوقی به شمار می‌آمد (تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۴۱). ینال در واقع لقب وی به معنی شاهزاده بود (کاشغری، ۱۲۲/۱). ابن فضلان از ینال به عنوان منصبی نظامی که در خدمت رئیس سپاه بوده، نام برده است (ابن فضلان، ۷۵). قفس اوغلی احتمال می‌دهد که پس از مرگ میکائیل، بر اساس سنت ترکی، همسرش که مادر طغرل بوده به یوسف داده شده و ابراهیم حاصل این ازدواج بوده است (قفس اوغلی، ۱۲۷). بر اساس این نظر ابراهیم نیز از نوادگان سلجوق بوده و ادعای این را داشته که بخشی از قلمرو بایستی به وی برسد. البته بیهقی از سلجوقیان و ینالیان به عنوان دو گروه مجزا نام برده است

بیهقی، ۶۱۱) که احتمال این مسأله را می‌دهد که وی از قبیله‌ای دیگر بوده که مادرش به همسری میکائیل درآمده است. اگرچه وی در تقسیم بندی اولیه سلجوقیان سهمی نداشت، اما با نقش پررنگ خود در فتح بلاد، به عنوان مقدمه طغرل، ادعای داشتن قلمرویی مجزا نمود. راوندی می‌نویسد که ابراهیم ینال به همدان رفت «به قصد ملک» (راوندی، ۱۰۷). طغرل در جهت ممانعت از تحکیم قدرت ابراهیم در مناطق مرکزی، بلاد جبل را از او تحویل گرفته و او را به سیستان یا کرمان فرستاد. پس از بازگشت ابراهیم ینال، طغرل در سال ۴۳۷ق وی را مجدداً به تصرف بلاد جبل فرستاد. ابراهیم در حلوان به نام خود خطبه خواند و (در سال ۴۴۱ق) حاضر نشد همدان و قلاعی که در جبال داشت را به طغرل تحویل دهد. طغرل به پیکار با وی شتافته و او را شکست داد. شکست دادن ابراهیم ینال تأثیر زیادی در تحکیم قدرت طغرل داشته و گام مهمی در تمرکز قدرت بود. به همین دلیل است که ابن اثیر می‌نویسد که از سال ۴۴۱ق و شکست دادن ابراهیم ینال بود که شأن طغرل بزرگی یافت و همگان اطاعتش را پذیرفتند و ملک او استوار گردید (ابن اثیر، ۵۵۶/۹-۵۳۳). طغرل، ابراهیم ینال را بخشید و در سال ۴۴۹ق موصل و بلاد مجاور را به او داد. اما ینال به همدان رفته و آن‌جا را تصرف نمود (نیشابوری، ۱۹) که این بار با قتل ابراهیم قضیه فیصله یافت.

در نگرش قبیله‌ای، سران ترکمان و تمایل آنها، مهم‌ترین نقش را در تعیین حاکم و جانشین رهبر پیشین داشتند. چنان‌که علیرغم این‌که طغرل فرزند خوانده خود، سلیمان را به جانشینی تعیین نموده بود، تمایل امرای ترکمن به آلب ارسلان که بزرگ‌تر از سلیمان بود و خصال جنگاوری و رهبری بیشتری نسبت به وی داشت، سبب شد تا به حکومت برسد. سران ترکمن چون ارسعن و اردم به قزوین رفتند و براساس اصل ارشدیت به نام آلب ارسلان خطبه خواندند (بنداری، ۳۴).

۲. آلب ارسلان و ملکشاه و تلاش در جهت تغییر نگرش قبیله‌ای

۲-۱. آلب ارسلان و تلاش در جهت تغییر نگرش قبیله‌ای

خواجه نظام‌الملک تلاش نمود تا الگوی ملکداری ایرانی را به سلاطین سلجوقی آموزش دهد. سلاطین نیز به سبب ارتقای شأن خود در این الگوی حکومت، با آن موافقت داشتند. اگرچه آلب ارسلان با معیارهای قبیله‌ای به حکومت رسید، اما تحت تأثیر اندیشه‌های خواجه نظام‌الملک، تلاش کرد تا خود را از چارچوب‌های قبیله‌ای برهاند. وی «به مجرد ارتقا به مقام سلطنت مصمم شد به عادات و آداب طایفه و قبیله خودش که عبارت بود از هرج و مرج و تنفر از ثبات حکومت و قوام دولت و دوام موسسات جده مبارزه کند» (گروسه، ۲۶۱). باسورث نیز معتقد است که سلاطین سلجوقی تلاش می‌کردند تا بر اقتدار

خود بیفزایند و عناصر قبایل ترکمان را حتی المقدور به حاشیه برانند (باسورث، ۱۳۸۰، ۸۱). یکی از اقدامات آلب ارسلان تلاش در جهت تمرکز قدرت بود. وی در سال ۴۵۶ ق موسی بیغور را که شورش کرده بود، شکست داد، اما مجدداً وی را از جانب خود به حکومت گماشت (ابن اثیر، ۳۵/۱۰). بنابراین آلب ارسلان که خواستار تمرکز در حکومت بود، موقعیت موسی را از حاکمی مستقل به دست نشانده خود فروکاست.

تعیین ولیعهد یکی دیگر از اقدامات آلب ارسلان و مغایر با نگرش قبیله‌ای بود. وی در سال ۴۵۶ ق ملکشاه را ولیعهد خود نمود. لمبتن و کلوزنر به درستی مدعی شده‌اند که این اقدام شکستن سنت قبیله‌ای بود (لمبتن، ۱۳۷۲، ۲۴۶. کلوزنر، ۲۰). در این اقدام، خواجه نظام‌الملک نقش اصلی را داشت و اشاره شده که سوگند وفاداری به ملکشاه به سرپرستی نظام‌الملک انجام شده است (ابن اثیر، ۷۶/۱۰).

اگرچه آلب ارسلان به‌طور کامل از نگرش قبیله‌ای خود رها نشده بود و داستان کشته شدنش - که قصد داشت با تیراندازی خودش یوسف خوارزمی را بکشد - احتمالاً نشان دهنده همین نگرش بود. اما از سوی دیگر با راهنمایی خواجه نظام‌الملک، آلب ارسلان برخی آداب قبیله‌ای را رها کرده و با روش ملکداری ایرانی حکومت نمود. از جمله این‌که بر خلاف رسم ترکمانان که خواهان غارت هرچه بیشتر مناطق آباد بودند، از رعایا قانع به گرفتن خراجی بود که آن را جهت ارفاق به رعایا در دو قسط می‌گرفت و تاریخ ملوک و آداب آنان و احکام شریعت را بسیار می‌خواند. همچنین برای نشان دادن دادگری خود و ممانعت از تعرض یارانش به مردم یکی از خواص خود را که از روستایی جامه‌ای دزدیده بود، به دار آویخت (همو، ۷۵/۱۰).

۲-۲ . ملکشاه و تلاش در جهت تغییر نگرش قبیله‌ای

دوره حکومت ملکشاه را می‌توان دوره اوج تضاد میان نگرش قبیله‌ای نسبت به حکومت و الگوی ملکداری ایرانی دانست. ملکشاه که با موازین الگوی ملکداری ایرانی - که حکومت از پدر به پسر می‌رسید - به حکومت رسیده بود، از همان اوان قدرت‌گیری ناچار از معارضه با عمش قاورد شد که بر اساس رسوم قبیله‌ای ادعای جانشینی آلب ارسلان را داشت. آلب ارسلان به ملکشاه وصیت کرد که فارس و کرمان را به قاورد بدهد و همسرش و مال معینی را نیز به قاورد داد (عماد الدین کاتب، ۲۱۲). نامه‌نگاری دو طرف به هم نیز نشان‌دهنده دو نوع متفاوت نگرش نسبت به جانشینی و رهبری است. هنگامی که آلب ارسلان درگذشت، قاورد، برادر مهتر سلطان متوفی «با وجود خود، سلطنت ملکشاه را که هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود جایز نمی‌شمرد» (کرمانی، ۱۳). وی با اطلاع از مرگ برادر، نامه‌ای به ملکشاه نوشته و

مدعی شد که بر اساس اصل ارشدیت، ارث برادرش باید به وی برسد (حسینی، ۵۶). امرای ملک‌شاه نیز به قاورد نامه نوشته و او را برای به دست گرفتن قدرت تحریک می‌کردند. آن‌ها که اساساً به دلیل خوی قبیله‌ای، به قاورد تمایل بیشتری داشتند، به وی اطلاع دادند که در صورت شورش، به وی خواهند پیوست (کرمانی، ۱۲). اما ملک‌شاه بر اساس جانشینی در سنت ایرانی، در نامه‌ای به قاورد نوشت که تا پسر هست، ارث به برادر نمی‌رسد (حسینی، ۸۹). البته عملکرد دوگانه آلب‌ارسلان که هنوز رسوم قبیله‌ای را گاهی مجری می‌داشت، نیز بلا تکلیفی را بیشتر کرده بود. وی فرزندش را به جانشینی انتخاب نموده بود اما از سوی دیگر بر اساس رسوم قبیله، وصیت نمود که پس از مرگش، همسرش به قاورد برسد. خواجه نظام‌الملک در کنار ملک‌شاه قرار داشت. وی زمانی تعبیه سپاه آلب‌ارسلان علیه قتلش را بر عهده گرفته بود، اینک نیز با کمک گرفتن از عناصر کرد و عرب، قاورد را در هم کوبید و زمانی که متوجه شد سران ترکمان هنوز به قاورد تمایل دارند، وی را از سر راه برداشت (نیشابوری، ۳۰).

دیوانسالاران ایرانی به رهبری خواجه نظام‌الملک تمرکز در حکومت را می‌خواستند اما در این جهت با عناصر ترکمان تقابل داشتند. نظام‌الملک تلاش نمود تا جایگاه آلب‌ارسلان و ملک‌شاه را از یک رئیس قبیله فراتر برد. در الگوی ملکداری ایرانی شاه دارای قدرت فوق بشری بود و از سوی خدا بدین منصب رسیده و دارای فوایدی بود. نظام‌الملک تلاش نمود تا در سیاستنامه چنین مقامی به ملک‌شاه بدهد که در نگرش قبیله‌ای فاقد آن بود. نظام‌الملک سلطان را برگزیده خدا و دارای فواید الهی دانسته است (نظام‌الملک، ۵، ۷۱) و به نظر می‌رسد خواجه با اشاره به فواید الهی قصد داشته چنین مقامی را به ملک‌شاه بدهد. ملک‌شاه نسبت به پدرش به حکمرانی از نوع الگوی ملکداری ایرانی نزدیک‌تر بود. وی دیگر نقش یک رئیس قبیله را نداشت بلکه وی سلطانی «مؤید به تأیید آسمانی و توفیق ربانی» بوده و مصداق خلیفه خدا بر روی زمین بود (راوندی، ۱۲۵). نظام‌الملک معتقد بود که سلطان دارای فواید الهی است و برگزیده خداست: «ایزد تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی از میان خلق را برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده، آراسته گرداند، و مصالح جهان و آرام‌بندگان را بدو بازبندد» (نظام‌الملک، ۵). در واقع وی با این کار ادامه دهنده نگرش پادشاهان ایران باستان بود که شاه، کارگزار و نماینده اهورامزدا در زمین دانسته می‌شد. نظام‌الملک و دستگاه اداری او می‌کوشیدند که به ترکمانان بیابانگرد بفهمانند که وظیفه آنها پاسداری است و بس اما تنها شخص سلطان با نیت وزیر موافقت داشت (گروسه، ۲۶۹). امرای سلجوقی عموماً موافق نیت خواجه نبودند و تمرکز قدرت را نمی‌پسندیدند. به همین دلیل بود که امرای بزرگی چون خمارتگین و گوهرآیین دشمنان سرسخت خواجه نظام‌الملک بودند (ابن اثیر، ۱۱۶/۱۰).

در زمان ملکشاه واگذاری بخشی از قلمرو حاکمیت به اقطاع‌داری تقلیل یافت. اقطاع‌داران آشکارا فاقد قدرت و استقلال امرای مستقل بودند. نظام‌الملک تکلیف مقطعان را روشن نمود. وی نوشت «ملک و رعیت همه سلطان راست» (نظام‌الملک، ۳۶). لمبتن معتقد است که این‌که نظام‌الملک سلطان را یگانه مالک زمین دانسته، شاید خواسته بگوید سلطان فرمانروای همه سرزمین‌های امپراطوری است و نسبت به تمام آن‌ها حق مالکیت دارد (لمبتن، ۱۳۷۷، ۱۳۴). ملکشاه نیز مانند اسلافش بخشی از قلمرو خود را به شاهزادگان و امرای ترکمن داد. وی حلب را به آق سنقر و رها را به عمادالدوله، بوژان و موصل را به جکرش به اقطاع داد و تا «حدود خطا و ختن در هر شهری والی و مقطع گماشت» (راوندی، ۱۳۰-۱۲۹). ایاز بن-آلب‌ارسلان به حکومت بلخ رسید. عثمان عموی ملکشاه حکومت سکلکند را در اختیار گرفت و پس از ایاز حکومت بلخ و طخارستان به تکش بن‌آلب‌ارسلان داده شد (بنداری، ۸۰). اما این مقطعان اختیارات محدودی داشتند، و از جانب سلطان بر آن منطقه حکم می‌راندند و سلطان هرگاه می‌خواست، می‌توانست آنها را برکنار کند. سران سلجوقی در فتوح اولیه، معمولاً هر جا را فتح می‌کردند متعلق به خود می‌دانستند، اما در دوره ملکشاه این‌گونه نبود. موردی که می‌تواند تفاوت نگرش در ابتدای ورود سلجوقیان و دوره ملکشاه را نشان دهد، تصرف انطاکیه است. سلیمان بن قتلش در سال ۴۷۷ق انطاکیه را تصرف نمود. او به‌جای این‌که به‌نام خود خطبه بخواند، در نامه‌ای به ملکشاه، این‌کار را به او منسوب نمود و خود را از بندگان او قلمداد کرد (ابن اثیر، ۱۰/۱۳۹). اما از طرف دیگر شورش برخی اعضای خاندان سلجوقی چون ایاز و تکش نشان داد که ترکمنان هنوز به تمرکز قدرت خو نگرفته بودند.

وجود خواجه‌نظام‌الملک سبب شد تا الگوی ملکداری ایرانی نگرش قبیله‌ای را تحت تاثیر قرار دهد. طبق عقیده نیشابوری، نظام‌الملک در ملک ملکشاه «بغایت مستولی بود» (نیشابوری، ۳۲). یکی از کارهای نظام‌الملک در جهت کاستن از قدرت امرای سلجوقی، پناه بردن به تعدد اقوام در سپاه امپراطوری سلجوقی بود. نظام‌الملک در سیاست‌نامه می‌نویسد که «چون لشکر همه از یک جنس باشند، از آن خطرها خیزد، و سختکوش نباشند و تخلیط کنند. باید از هر جنسی باشند» (نظام‌الملک، ۱۲۲). وی سپاه ثابتی از اقوام مختلف به‌وجود آورد تا از اتکای سلطان به امرای ترکمان بکاهد. به‌نظر می‌رسد که نظام‌الملک در این اقدام خود موفق بوده است. طغرل با سپاهی به بغداد رفت که همه از غزها بودند (ابن ظافر، ۴۳۱). اما از دوره آلب‌ارسلان تلاش شد تا از سیطره غزها کاسته شود. به همین دلیل از دوره آلب‌ارسلان هسته اصلی سپاه و نگهبانان سلطان از غلامان بودند نه از ترکمانان (لمبتن، ۱۳۷۲، ۱۳). ظاهرآ ملکشاه نیز به ترکمانان توجه چندانی نداشته و خواجه‌نظام‌الملک نیز در سیاست‌نامه به آن اشاره نموده است (نظام‌الملک، ۱۳۸۴):

۱۲۵). ملک‌شاه نیز طرفدار تعدد اقوام در سپاه بود و در نبرد با قاورد از سپاهیان کرد و عرب یاری جست. وی بر خلاف سپاه قبیله‌ای اوایل دوره سلجوقی، سپاهی ثابت داشت که همواره ملازم او و آماده خدمت بودند. نیشابوری تعداد آن‌ها پنجاه هزار نفر (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۳۲) و راوندی چهل و شش هزار نفر (راوندی، ۱۳۱) ذکر نموده‌اند.

۳. نگرش قبیله‌ای و عدم تمرکز پس از مرگ ملک‌شاه

پس از مرگ ملک‌شاه هیچگاه تمرکز قدرت در قلمرو سلجوقیان به وجود نیامد و نیروهای مرکزگیز قدرتی زیاده یافتند. با مرگ خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه که توأم با گسیختگی امور حکومتی و کشاکش‌های جانشینی بود، دیوانسالاران ایرانی در برابر امرای ترکمان تضعیف شدند و این موضوع سبب تقویت نگرش قبیله‌ای شد. در این نگرش افراد خاندان حاکم خواستار تقسیم قلمرو بودند و تمرکز قدرت و حکومت را در دست یک نفر نمی‌پذیرفتند. شأن و جایگاه سلاطین نیز کاهش فاحشی یافت. پس از خواجه نظام‌الملک وزیری قدرتمند که بتواند امور را تحت کنترل خود بگیرد، وجود نداشت و قدرت سلاطین سلجوقی نیز به عنوان حامی اصلی اقدامات وزیران، توسط امرا محدود شده بود. این مسأله به واسطه نیاز شدید به نیروی نظامی امرا در پی جنگ‌های جانشینی ملک‌شاه تشدید شد. مجدداً سپاه ثابت که خواجه نظام‌الملک تلاش زیادی برای ایجاد آن نمود، تحت الشعاع نیروهای قبیله‌ای ترکمانان سلجوقی قرار گرفت که عموماً به‌بخش‌هایی از قلمرو سلجوقی را در اقطاع داشتند. تمایل ایشان به هرکدام از شاهزادگان سلجوقی، برتری وی را در معارضا با رقیبان سبب می‌شد. چیرگی نگرش قبیله‌ای را از همان ابتدای این دوره می‌توان مشاهده نمود که مدعیان حکومت برکیارق علیه او شوریدند و هر کدام خواستار سهم خود از قلمرو و حکومت بودند. به تحریک ترکان خاتون، اسماعیل بن یاقوتی و پس از چندی تشش عموی برکیارق علیه او شوریدند (نیشابوری، ۳۶). ترکان خاتون به هر یک از آنها وعده‌ی ازدواج داده بود و از نظر نگرش قبیله‌ای، با این ازدواج، آنها حق بیشتری برای تصاحب تاج و تخت می‌یافتند. عموی دیگر برکیارق به نام ارسلان‌ارغون و برادرش محمد نیز علیه او شورش نمودند (همو، ۳۷، ۲۷). ارسلان‌ارغون خراسان را تصرف نموده و به برکیارق نامه نوشت که فرمانروایی او بر خراسان پذیرفته شود و همان‌گونه که چغری همه خراسان جز نیشابور را داشت، او هم داشته باشد (ابن اثیر، ۲۳/۲۶۳). بر این اساس ارسلان‌ارغون خواهان احیای تقسیم قلمروی اولیه سلجوقیان میان طغرل و چغری بود. بر اثر شورش‌های بی پایان، برکیارق بر اساس سنت ترکی قلمرو خود را تقسیم نموده و برادرانش محمد و سنجر را در اداره قلمرو شریک نمود. پس از

جنگ‌های متعدد، برکیارق پذیرفت که محمد حکومت مناطق شرقی را به دست گیرد و سنجر با عنوان ملک (و نه سلطان) در خراسان از سوی محمد به حکومت بپردازد. برکیارق با این اقدام تقسیم اولیه قلمرو میان سران سلجوقی و تقسیم قلمرو میان خاقان و بیغورا احیا نمود.

اگرچه در زمان روی کار آمدن محمدبن ملک‌شاه بسیاری از معارضان از میان رفته بودند، اما حکومت وی نیز از سوی شاهزادگان سلجوقی و امرا مورد تهدید قرار گرفت. منکوبرس بن بوری برس بن آلب ارسلان و قلیچ ارسلان شاهزادگانی بودند که علیه محمد شورش نموده و به نام خود خطبه خواندند (همو، ۱۰/۳۹۸ و ۴۱۵) و جاولی از هر شهری که تصرف می‌کرد چیزی برای سلطان محمد نمی‌فرستاد و در نهایت نیز علیه او شورید (عمادالدین کاتب، ۱۲۲).

مسأله ارشدیت پس از مرگ محمد بن ملک‌شاه سبب جنگ سنجر و محمود شد. اگرچه سنجر، محمود را شکست داد، اما وی را ابقا نمود و ترتیب تقسیم قلمرو میان خاقان- بیغورا ادامه داد. خود محمود نیز ناگزیر بود بخشی از قلمروش را به سایر برادرانش واگذار کند، تا از شورش آنها ممانعت نماید. مسعود علیه وی طغیان نمود و محمود ناگزیر در سال ۵۲۴ق گنجه و توابع آن را به او داد و طغرل نیز علیه برادرش محمود شورش کرد (ابن اثیر، ۱۰/۵۷۴، ۶۶۶). پس از مرگ محمود نیز طغرل و مسعود هر دو ادعای حکومت داشتند و اگرچه طغرل حکومت را به دست گرفت، اما مسعود نیز بخشی از قلمرو را در اختیار گرفت. مسعود و سلجوق با خلیفه عهد بستند و علیه سنجر نیز جنگیدند که شکست خوردند (نیشابوری، ۵۴).

از سوی دیگر امرای سلجوقی قدرت و جایگاهی زیاده یافتند و مانع هرگونه تمرکز در امور بودند. در این دوره از اقتدار فرمانروایان سلجوقی به نفع امرای نظامی کاسته شد. هرگاه نگرش قبیله‌ای حاکم می‌شد، امرا از تحدید قدرت رها می‌شدند و حتی در پی کسب اقتدار بیشتر بودند. قدرت سلطان به قدری تحت-الشعاع قرار گرفت که امیر انر و بلکابک که طرفدار محمود بودند، برکیارق را در اصفهان زندانی کرده و قرار گذاشتند چشمان وی را میل بکشند (راوندی، ۱۴۱). برای نخستین بار در دوره سلجوقی در این دوره امیر انر بدون پشتوانه شاهزادگان سلجوقی علیه سلطان شورید (همو، ۱۴۵). موارد متعدد دیگری از دخالت امرا در امور و قدرت‌گیری ایشان را می‌توان برشمرد. مثلاً آخر بک و پسران برسق بر برکیارق شوریدند: «لشکر بر نشسته بودند. پیرامون سرپرده صف زدند و پایگاه و خزانه بغارتیدند» و وزیر برکیارق را کشتند و سلطان با چند غلام از معرکه گریخت (نیشابوری، ۳۶). همچنین در سال ۴۹۰ق امیر امیران، امیر قودون و یارقتاش علیه برکیارق شوریدند (ابن اثیر، ۱۰/۲۶۶). اگرچه در دوره حکومت محمد بن ملک‌شاه بسیاری

از مخالفان از میان رفته بودند، اما در همین دوره هم ایاز فرزند غلام ملک‌شاه بر سلطان محمد شورید و با صدقه بن دبیس مزیدی همدستان شد و بیم این می‌رفت که سلطان را شکست دهند (نیشابوری، ۳۹). پس از سلطان محمد قدرت امرا بسیار بیشتر شد. در سال ۵۳۰ق بسیاری از امیران و یاران اطراف برای کناره‌گیری از خدمت سلطان مسعود و سرپیچی از فرمانبرداری او توافق و اجتماع کردند. این امرا به رهبری چند تن از امرای بزرگ از جمله بوزابه، بر مسعود شورش نمودند و آن‌گاه که مصالحه کردند، توانستند قلمرو خود را گسترش دهند و سلطان مسعود بدین ترتیب تحت کنترل و محرومیت قرار گرفت و عده‌ای در خدمت او بودند که فقط در ظاهر او را خدمت می‌کردند (ابن اثیر، ۱۱/۱۰۵-۳۶). با مرگ سلطان مسعود، قدرت سلاطین سلجوقی باز هم کمتر شد. امرای محمود بن محمد بن ملک‌شاه پس از سه ماه سلطنت، او را کنار گذاشتند (نیشابوری، ۶۶). اتابک قزل ارسلان در جنگی طغرل سوم را شکست داده و به بند کشید و خود بر تخت نشست و «رسوم سلطنت آل سلجوق منخفص و منقطع گشت» (محمد بن ابراهیم، ۸۹). در مورد امیر خاص بک هم چنین شایع شده بود که با خلیفه سازش کرده و قصد دارد سلطنت خاندان سلجوقی را براندازد (نیشابوری، ۶۷). امرا، سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه را زندانی کردند و اتابک ایلدگز که اتابک و شوهر مادر ارسلان بن طغرل بود، در سال ۵۵۵ق او را به تخت نشاند. ارسلان هم از شورش امرا در امان نبود و امرایی چون عزالدین صنماز و امیر اینانج علیه او شورش نمودند (همو، ۸۳-۷۷).

موقعیت دیوانسالاران ایرانی در این دوره به شدت متزلزل شده و تحت تأثیر امرای نظامی قرار گرفتند. در دوره اوج قدرت سلجوقیان، همه امور زیر نظر شخص وزیر قرار داشت. اما در این دوره عموماً امرای نظامی حتی بر امور دربار نیز چیره بودند. همه امور دربار سنجر تحت تسلط مقرب او جوهر از امرای نظامی بود (ابن اثیر، ۱۱/۷۶). وزرا و دیوانسالاران ایرانی موقعیت و جایگاه خود را از دست دادند و بسیاری از ایشان توسط سلاطین کشته یا به دشمنان تسلیم می‌شدند. سلطان سنجر وزیرش محمد بن فخر-الملک بن نظام‌الملک را به سعایت امرا کشت (مجله التواریخ و القصص، ۴۱۲). مورد دیگر این که سیدی به نام ابوهاشم نزد سلطان محمد آمد و از وزیرش ضیاء‌الملک شکایت کرد و خواست به هشتصد هزار درهم وزیر را به او بدهد و سلطان پذیرفت (نیشابوری، ۴۳-۴۲). سلطان محمود بن محمد وزیر خود شمس‌الملک بن نظام‌الملک را کشت. قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی وزیر توسط طغرل بن محمد به قتل رسید (خواندمیر، ۲۰۵، ۲۰۹). در سال ۵۳۱ق مسعود وزیر خود عمادالدین ابوالبرکات درگزینی را کشت (ابن اثیر، ۱۱/۶۴). امرا به اندازه‌ای قدرت یافته بودند که گاهی وزیر را کنار می‌گذاشتند و یکی از کارگزاران خود را به وزارت سلطان می‌گماشتند. مانند زمانی که سلطان مسعود وزیرش کمال‌الدین محمد خازن را به

امیر قراستقر تسلیم نمود و وزارت به عزالملک کدخدای قراستقر داده شد (نیشابوری، ۵۷).

نتیجه‌گیری

بر پایه آنچه بیان شد سلجوقیان نگرشی قبیله‌ای در ارتباط با حکومت داشتند که ویژگی اصلی آن عدم تمرکز و نفاق و هرج و مرج داخلی بود. این نگرش به هنگام ورود ایشان به ایران در تعارض با الگوی ملکداری ایرانی قرار گرفت. امرای ترکمان نماینده نگرش قبیله‌ای و دیوانسالاران ایران نماینده الگوی ملکداری ایرانی بودند. قدرت یا ضعف هرکدام از این نگرش‌ها رابطه معکوس با دیگری داشت. بدین ترتیب که هرگاه امرای نظامی قدرت می‌یافتند، دیوانسالاران را تحت سلطه در می‌آوردند و دیوانسالاران نیز در دوره قدرت خود همواره در تلاش در جهت کاهش قدرت امرا بودند. سلاطین سلجوقی به دلیل ارتقای شأن و جایگاه خود در الگوی ایرانی، به آن بیشتر متمایل بودند. در زمان کاهش قدرت سلاطین و بروز و تشدید اختلافات داخلی، سلاطین فاقد قدرت و جایگاهی بودند که بتوانند حامی دیوانسالاران باشند. سلاطینی چون آلب ارسلان و ملکشاه و وزیر بزرگ خواجه نظام‌الملک تلاش بسیاری نمودند تا از سیطره امرای حکومت بر امور کاسته و با ممانعت ایشان از شرکت در تصمیم‌گیری‌های اصلی حکومت، به امور نظامی محدودشان نمایند. اما آنها تنها توانستند تا حدی نگرش قبیله‌ای سلجوقیان را تلطیف نمایند و پس از مرگ ملکشاه مجدداً امرای ترکمان، سلاطین و شاهزادگان سلجوقی را آلت دست خود نموده و در سیاست‌های اصلی حکومت نقش اصلی ایفا نمودند. بدین ترتیب تنها در دوره سلاطین مقتدری چون آلب ارسلان و ملکشاه بود که با تدبیر فردی چون نظام‌الملک نگرش قبیله‌ای محدود شد و پس از ایشان تمرکز قدرت هیچ‌گاه پدید نیامد.

کتابشناسی

- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج، المنتظم فی التاریخ الملوک و الامم، تحقیق محمد مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۲م.
- ابن ظافر ازدی، اخبار الدول المنقطعه، تحقیق عصام مصطفی هزایمه و دیگران، موسسه حماده للخدمات و الدراسات الجامعیه، اردن، ۱۹۹۹م.
- ابن فضلان، سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.
- باسورث، ک. ا. «بر آمدن سلجوقیان»، تألیف باسورث و دیگران، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی،

تهران، ۱۳۸۰.

- ، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، تاریخ ایران کیمبریج، گردآورنده ج.آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۵.
- بارتولد، و، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۷۶.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۵۷.
- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، تصحیح نادره جلالی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷.
- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، پدیده خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- حسین، عبدالنعیم محمد، ایران و عراق در دوره سلجوقی، ترجمه سید جمال موسوی و عبدالرحیم قنوت، انتشارات جهاد دانشگاهی، اصفهان، ۱۳۸۹.
- حسینی، صدرالدین علی، اخبار الدوله السلجوقیه، تصحیح محمد اقبال، نشریات کلیه فنجاب، لاهور، ۱۹۳۳ م.
- خواندمیر، غیاث الدین، دستورالوزراء، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۶.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحه الصدور، تصحیح محمد اقبال و محمد مینوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ساندرز، ج.ج، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- سومر، فاروق، اغوزها (ترکمن‌ها)، ترجمه آنادردی عنصری، انتشارات حاج طلایی، تهران، ۱۳۸۰.
- عمادالدین کاتب اصفهانی، تاریخ دولت آل سلجوق، تصحیح یحیی مراد، دارالعلمیه، بیروت، ۲۰۰۴ م.
- فروزانی، ابوالقاسم، سلجوقیان از آغاز تا فرجام، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۹۳.
- فیرحی، داوود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، نشر نی، تهران، ۱۳۸۶.
- قفس اوغلی، ابراهیم، «پسران سلجوق»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۰۹، سال ۱۳۵۳، صص ۱۱۸-۱۲۷.
- کاشغری، محمود، دیوان لغات الترك، ترجمه حسین محمد زاده صدیق، نشر اختر، تبریز، ۱۳۸۳.
- کاهن، کلود، «برآمدن ترکان»، ترکان در ایران، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۸۵.
- کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد، بدایع الأزمان فی وقایع کرمان، به تصحیح مهدی بیاتی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۲۶.
- کلوزنر، کارلا، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
- گروسه، رنه، امپراطوری صحرائنوردان، ترجمه عبدالحسن میکه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.
- لمبتن، آن.ک.س، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲.
- ، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.

- مجله التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- محمد بن ابراهیم، ذیل سلجوقنامه، تصحیح میرزا اسماعیل افشار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۹۰.
- نظام الملک طوسی، سیاست نامه، به کوشش جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر تهران، ۱۳۸۴.
- نیشابوری، ظهیرالدین، سلجوقنامه، تصحیح میرزا اسماعیل افشار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۹۰.